

می‌رساند و آنگاه به او الهام شده که به کمال رشد روحی و جسمی رسید و آن گیاه رویان و نیکو شکوفان گردید و بشارتها روح و جسم او را به هیجان آورد و او آن شکوفه و بذر و میوه‌اش فرا رسید. آن میوه، کلمه خاص و ممتازی بود که در فصول تکامل و سلسله‌های ممتد کلمات با اراده باری و امر «کن» و پذیرش قابل و مستعد برای جهش پدید می‌آید: **وَإِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ**، و همی پیش می‌رود و بی‌پایان است: **وَقُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفَذَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَذَ كَلِمَاتُ رَبِّي**. کهف/۱۰۹. پیوستگی و هماهنگی کلمات کتاب آفرینش و علم و قدرت و اراده آفریننده و مفاتیح غیب او است که درها و کلیدها و اصول و فروع قوانین را تبیین می‌کند: **وَ عِنْدَهُ مَفَاتِيحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ... لَارْطَبِ قَوْلًا يَأْتِي إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ... أَنْعَامُ، ۵۹**.

او کلمه گزیده‌ای از کلمات خدا بود که با کلمه «کن» تکوین یافت. روشن-بینان در انتظار چنین کلمه‌ای بودند تا کلام خدا را از آمیختن به کجی‌ها و انحرافها باز دارند و چنانکه هست بنمایانند. او پس از مرتبه تکوین نام و نشان و نسب یافت: **اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ**.

مسیح «مُعَرَّبٌ بِمِشْيَا» به معنی مسوح است. یهود این نام صفتی را به پادشاهان و زمامداران خود از این رو می‌گفت که به سنت تقلیدیشان هر که را به شاهی می‌گزیدند کاهن بزرگ او را روغن مالی و تقدیس می‌کرد. یهود پس از زبونی و پراکندگی در انتظار چنین مسیحی بودند تا آنانرا زیر پرچم داوود جمع کنند و از ذلت و ظلم برهاند و عدالت و حق و احکام تورات را به پا دارد. یا از اینجهت که مسوح فرشتگان و ملکوت بود و از گناهان آدمیان پاک به دنیا آمد و نیازی به مسح کاهنان نداشت. یا مسیح به معنای مسح است، چون پیوسته در سیاحت بود و زمین را مسح می‌کرد و با مردم آمیزش داشت و قلوب آنها را مسح و پاک و آگاه می‌ساخت و «به گفته اناجیل» در غم و شادی آنان به سر می‌برد.

عِيسَى مُعَرَّبٌ بِشُوعٍ، گویا متضمن همین اوصاف است. چون برای مردم قیام کرد و جیه شد: **وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ**. تفسیر اعراب و نصب و جیها هماهنگ

با قیام است. وَجِبِهَ از وَجْه «روی» از این رو بود که او به مردم و مردم بدو روی می آوردند. فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، ظرف و جنبهاست: در دنیا و آخرت و جاهت دارد. هم در متن زندگی و دیبای مردم و با گرفتاریها و غمها و شادیها و بندها و پیوندهای آنان دمساز است، چون به حیات خلق وابسته است و به مردم بدر دنیا کینه‌ها و نفرتها، محبت می‌ورزد و پیام محبت می‌رساند، وهم با حیات روحی و معنویشان. او چون کاهنان نیست که در زاویه و حصار معبد باشد و تنها برای تشریفات گنم بخشی و تعلیمات روحی روی نماید. او با همین راه و روش تفریب و تکامل یافت: وَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ - نه خدا و نه فرزند خدا - یکی از مقربان به خدا. او با مردم سخن می‌گوید، نه تنها با قبیله در بسته بنی اسرائیل و گروه و طبقه خاصی مانند کاهنان. از آغاز زندگی تا آنگاه که مردی کارآمد بشود: وَيَكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا. پیش از آنکه دیگر کودکان به زبان آیند، او زبان می‌گشاید و با مردم سخن می‌گوید. و یا کنایه تأکیدی است، مانند: «ز کهواره تا کور دانش بجوی»، تا

۱- كودك عادی می‌تواند پس از یکسالگی کلمات و لغات پراکنده را به زبان آورد. کلام از کلمات ترکیب می‌شود و نمودار قدرت تصور و تصدیق است و کلام پس از دوران کودکی و به تدریج تکامل می‌یابد. اگر مقصود آیه، تکلم کامل و مفهیم معانی رسا بوده دلالت بر رشد غیر عادی مسیح دارد. ظاهر «فَأَنْتَ بِهَيَّوْمَهَا تَحْمِلُهَا... فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نَكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا. قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِي الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا... مريم/ ۲۷ و ۲۹» و ۳۰» دلالت بر کودکی مسیح دارد. مگر آنکه «تَحْمِلُهَا» به معنای با خود آوردن باشد و ظاهر «مَنْ كَانَ...» دلالت بر گذشته دارد؛ ما چگونه سخن گوئیم با کسیکه طفل گهواره‌ای بوده است؟! و سخن او که در آیات بعد آمده، اعلام نبوت و رسالت است: «قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِي الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا - مريم/ ۳۲» مگر آنکه نبوت و رسالتش هم از همان زمان گهوارگی بوده باشد. از یکی از مفسرین «ابوالقاسم بلخی» نقل شده که این تکلم او در سالهای رشد و اوان بلوغ او بوده است. از نوشته‌های انجیل لوقا، باب دوم، چنین برمی‌آید که در سنین رشد که از فیض و حکمت خدا پر شد والدینش او را از وطنش ناصره در سن دوازده سالگی به اورشلیم آوردند و او در آنجا توقف کرد. پس شاید کاهنان، سخنان و رفتار مسیح را شنیده بودند و نخست مادرش را مورد عتاب و خطاب قرار دادند که این چه فرزند است که آورده‌ای با آنکه پدر و مادر و خانواده‌ات از نیکان و پاکان بودند: «يَا أُخْتُ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكَ امْرَأَ سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمَّكَ بَغِيًّا - مريم/ ۲۸» او اشاره کرد که با خودش سخن گوئید.

پیش از سالخوردگی و پیری، چون مسیح به پیری نرسید: آن کلمه، مسیح و عیسی و فرزند مریم شد و در زندگی قدم نهاد و وجاهت یافت و به سخن آمد و پرتوافکند و روشن نمود و راه گشود و به حرکت آورد، از مقرّبین خدا و شایسته رهبری خلق و تحول تاریخ گردید: *وَمِنَ الصّٰلِحِیْنَ*.

فرشتگان بشارت بخش به زکریا، همان آگاهی دهنده در رهبری کننده مریم بودند که به وی بشارت به شخصی فوق العاده داده اند. از آن که برای مریم به صورت بشری آراسته متمثل شد، قرآن تعبیر به روح نموده ... *فَاَرْسَلْنَا اِلَيْهَا رُوْحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا*. مریم/۱۷، که مبدأ حیات و وحی و علم و حرکت است به اذن خدا (به قاعده ترتب فیض). و در مورد نزول وحی به جبرئیل و روح القدس و روح الامین، تعبیر کرده و نام گذارده است: *«مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِیْلَ فَاِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلٰی قَلْبِكَ... بقره/۹۷، وَقُلْ نَزَّلَهُ رُوْحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ... نحل/۱۰۲»* - *«نَزَلَ بِرُوْحِ الْاَمِیْنِ عَلٰی قَلْبِكَ... شعراء/۱۹۳»* - دیگر فرشتگان *مُدَبِّرٌ و مُلَیْمٌ و مُبَشِّرٌ*، شعاعهای گوناگون و پرو بالهای گسترده او در جهان فشرده طبیعتند که مبادی و علل حرکت و تحولات و استعدادها می باشند. آن روح به حسب استعدادهای برتر و به اراده و اذن مبدأ المبادی، تنزل و تصویر و تمثّل می یابد و از مبدأ و موضع اصلی خود و سنن عالم رها و ارسال می گردد: *«فَاَرْسَلْنَا اِلَيْهَا...»* و شاید ملائکه (که جمع آمده) غیر از روح مُرْسَل باشد، آنها به مریم بشارت دادند. روح مُرْسَل، در حواس درونی و تعالی یافته مریم تمثّل یافت و او را تهییج کرد تا ساختمان خاص جسمی او را که در جمله

→ این اشاره سخن بر آنان گران آمد و به گونه ای تحقیر آمیز گفتند: ما با بچه ای گفتگو کنیم که در همین چند روز در گهواره بوده و تازه از گهواره برخاسته است؟ (هنوز دهانش بوی شیر می دهد).: *«قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِی الْمَهْدِ صَبِيًّا»* نگاه حضرت مسیح نبوت و رسالت خود را بدانان اعلام کرد: *«قَالَ اِنِّیْ عَبْدُ اللّٰهِ اَتَانِی الْكِتَابَ وَجَعَلَنِی نَبِيًّا...»* مریم/۳۵. با این توجیه فاء «فانت به...» دلالت به پیوستگی این خبر با خبرهای سابق ندارد مانند «فحملته، فانتبذت، فاجالها المخاص، فنادها، فكلی، فقولی» که بیان ترتیب حوادث مورد نظر است نه پیوستگی زمانی آن حوادث. چنانکه روش قرآن در بیان حوادث تاریخی همین است.

«اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ» اشاره شده، آماده تکوین عیسی گرداند. همان کسه کلمه‌ای بود از جانب خدا و امر خاص او: «إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ». کلمه لفظ دال بر معنی است. عرب به مجموعه سخنی که بیان يك معنی و يك مقصد باشد، کلمه گوید. جهان تکوین که يك يك پدیده‌هایش، صورت بندی شده قوانین و حکمتها را متمثل می‌نماید، کلمه و کلمات الله است. منه، خصوصیت و نسبت عیسی را به خدا می‌رساند. مسیح (به معنای مسح)، متبرک و مسح شده خدا پیش از ولادت. چون تازه مولودها را، کاهنان مسح و متبرک می‌کردند. عیسی (یعیش) که زنده و پاینده بود چون پدر نداشت، مادرش، پدرش هم بود: ابن مریم.

قَالَتْ رَبِّ أَنَّىٰ يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ، قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ.

استفهام و اعجاب مریم پس از این بشارت مانند اعجاب زکریا پس از آن

۱- اینها از دید و چشم انداز فلسفه عالی الهی است. از نظر فلسفه مادی نوظهور، پدیده‌ها و قوانین و خواص و صفات، ناشی از تحولات و ترکیبات ماده است. نخستین سؤال: تعریف ماده؟ عموم فلاسفه، ماده اصلی (یا هیولای اولی) را به استعداد و قوه محض و امکان مشترک بین همه پدیده‌ها و صورتها تعریف کرده‌اند که به خودی خود نه فعلیتی دارد و نه صورتی و ازلی است. آن چه فعلیت و صورتی ندارد چگونه قابل تصویر و ثبوت است، تا اثبات شود؟ چون ثبوت و اثبات ماده ممتد بسیط و بدون صورت و شکل، دلیل قاطع و روشنی نداشت، بعضی (مانند افلاطون و پیروانش) صورت ممتد و بسیط جسمی را حامل امکانات و اصل اول دیگر صورتها و موجودات طبیعی دانستند و جهان طبیعت را تداوم و توالی صورتها، ذمه تراطیس و هماندیشانش جزء لایتجزا (اتم) را مطرح کردند: اجسام بی نهایت ریز و غیر قابل تجزیه و پراکنده که پیوسته با هم برخورد دارند. قائلین به هیولا یا جسم بسیط، با دلائل عقلی جزء لایتجزا را ابطال کردند. با پیشرفتهای علوم تجربی، و انعکاسها و عوامل اجتماعی و سیاسی و رمیدگی از دستگاههای دینی، اندیشمندانی به ماده و اصالت آن گرایش یافتند و به مکتبی ساختن اصالت ماده پرداختند: «ماتریالیسم فلسفی». و برخلاف نظر فلاسفه‌ای که ماده را به عنوان علت قابلی مطرح می‌کردند، مادیون جدید، ماده را سازنده و پدید آورنده همه پدیده‌ها و قوانین و نظم شناساندند تا هر علت ماورائی و شرطی و فاعلی را نفی کنند. یا آنکه ماده (اتم) شکافته و تجزیه شد و حرکت و انرژی اصالت یافت، هنوز خود را به ماده، وابسته و منسوب می‌دارند. این خدای بازیافته را که جز

بشارت بود، با اختلاف در بعضی از لغات و تعبیرات به مقتضای وضع و شرایط هر يك از آنان، - زکریا: «أَتَى يَكُونُ لِي غُلَامٌ»؛ مریم: «أَتَى يَكُونُ لِي وَلَدٌ». زکریا: «وَقَدْ بَلَغَنِي الْكِبَرُ وَ أَمْرًا نَبِي عَاقِرٌ»؛ مریم: «وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشْرًا». خداوند در جواب زکریا گفت: «كَذَلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ»؛ در جواب مریم گفت: «كَذَلِكَ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ». فعل، انجام اراده بوسیله و در مسیر اسباب و علل است. خلق، اعم از آن

→ شعور و نام، همه صفات خدایی را برایش فائلند، تکیه گاه فکری و روحی و حیاتی و اجتماعی خود به جای خدای کلیسا گرفتند. چون حرکت و تحول تطور ماده بسیط «تصوری» به خودی خود توجیهی ندارد، اصل دیالکتیک (سقراطی... تاهگلی) را، از فکری به اجتماعی و تا عنصری درون ماده گنجاندند - یا به عکس - که سؤالاتی در پی دارد: چگونه يك واحد بسته و بسیط، در درونش تضاد پدیدار شد؟ بی آن که عنصر خارجی که «در فیزیک مسلم است» در آن دخالت کند، یا آن که چنین ماده مفروضی با تضاد و عین آن است؟ که باید دو قدیم باشد «ثنویت»، و اگر عین حرکت باشد «ثلیث»، و عین زمان «تربیع» - و چگونه از يك یا دو یا سه یا چهار اصل قدیم و یکسان، عناصر و صورتهائی با صفات و احکام مختلف پدید آمد؟ و بنا بر اصل واحد - کار، انرژی، سیلان - چون پدیده‌ها و صورتهای مختلف عین آن نیست باید عارضی و معلول علت خارجی باشد، و همچنین است اگر حرکت را عارض بر ماده فرض کنیم نه عین آن، و منشا تنوع و تحول همان باشد. اگر تضاد درونی ماده که منشا این همه آیات است، چنانچه جمع ضدین بالفعل باشد، بیش از آنکه جمع ضدین بالفعل محال عقلی و فطری است، بر مبنای خودشان حرکتی در ماده پدید نمی آید. و اگر یکی بالفعل «تز» باشد و دیگری بالقوه «آنتی تز»، چون قوه جز قابلیت و استعداد نیست، نمی تواند فاعل و محرك گردد، و خود باید دارای محرك و فاعل باشد. اگر علت محرك آن ضد بالقوه، باز تضاد درونی «دینامیکی» باشد، باز هم سومین تضاد تناقضات تضادهای بی انتها... و اگر خارج از ماده است چیست؟ شرایط طبیعی (مکانیکی) آن چیست؟ این شرایط همراه با ماده بوده است یا پیش از آن؟ پس اصالت ماده و حرکت آن چه می شود؟ اگر پس از آن پدید آمده، پس محرك ماده بسیط چه بوده است؟ عناصر گوناگون هم سطح و تکاملی، چگونه از ماده بسیط و ناقص پدید آمده اند؟ از تضادهای عنصری، یا از ائتلاف و ترکیب طبیعی و محركهای کمالی و قوانین و علل پیچیده آن؟ دیالکتیک و تضاد مفروض که يك اصل ساده است و باید کارش یکنواخت باشد، چگونه علت تنوع و نسبت‌ها و اندازه‌های خاص گردیده است؟

می گویند بسیطترین عنصرها «ایدروژن» است که دارای يك انرژی مرکزی و مثبت «پروتون» و يك انرژی منفی و مداری «الکترون» می باشد. هلیوم، از آن برتر و سنگین تر

و ابداع و یا خرقِ علل و استعدادهای سنتی است: «خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ»، «خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ»، که چون از مرحله قضا و تصمیم گذشت و به مرحله امر رسید، از اسباب عادی می گذرد و اسبابی بیسابقه می آفریند، و آن امر تحقق می یابد: إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ. اِنَّمَا هَمِينَ سُرْعَتِ وَحَضْرٍ وَخَرَقِ رَا می رساند. این بیان کلی تنها برای رفع اعجاب مریم آمده است که دارای استعداد های جسمی و روحی خاص بود، گیاه نیکو و شکوفان و دارای شکوفه، مزدوج

→

است که مثبت و منفی آن دو برابر است. و همچنین در زنجیره تصاعدی افزایش می یابد تا اورانیوم که گویند ۹۲ مثبت و منفی دارد و سنگینترین عنصر کشف شده است. هر يك از اینها آثار و اشعه خاصی دارند. بنا بر اصل مفروضی که از ماده بسیط و تضاد درونی آن اکسیژن پدید آمده، باید اکسیژن بسیط نسبی، یکسره بصورت عنصر برتر درآید، نه آنکه قسمت اندکی از آن تبدیل یابد و باقی فراخور احتیاجات به جای خود توقف کند. و هم چنین دیگر عناصر، که محکوم نظم و قانون و مقدار و حساب و تقسیم دقیق است. پس، آیا این قوانین نیست که بر ماده حکومت دارد؟ یا قوانین، ناشی از ماده و محکوم آن است؟ علم هم جز کشف قوانین و نسبتها و اندازهها نیست که تا حد عالیترین عناصر پیش رفته و تا سرحد ظهور حیات پیش می رود، چگونه از عالیترین عنصر بیجان، نخستین واحد حیات پدید آمد و تکامل و تعالی یافت؟ راز حیات چیست؟ علم جز حدس و بیان صفات و خواص چیزی ارائه نمی دهد، هر قدمی که برای کشف راز حیات پیش می گذارد، چند قدم واپس می رود. آنچه گفته شد نمونه ای از سؤالات و مسائلی است که در برابر دید مادی قرن باید نمایان شود. اگر از جمود خود را برهاند و چشم بازی و جواب و توجیهی داشته باشد، از هر جواب و توجیهی که پیش آرد، سؤالات دیگری از آنها می شود. او می خواهد با کلید سه شاخه «تضاد = تز، آنتی تز، سنتز»، همه اسرار جهان و انسان و مشکلات حیات را بگشاید: یعنی نفی واقعیت هر چیز و هر اندیشه و نفی خود. آنچه می ماند تضاد و تعیر، جنگ و تکبر. این همه پیمبران و فیلسوفان و متفکرین که سازنده اندیشهها و انسانها و پایه گذار علوم و کاشفان اسرار و قوانین جهان و معتکفان معابد علم بوده و هستند و تعولات فکری و اجتماعی پدید آوردند و اندیشه خود را به اعماق طبیعت رساندند و فکرو زندگی بشر را دگرگون کردند، به این کلید رازگشا دست نیافتند، جز چند شخصیت ساخته شده زمان و محیط خود و مرحله گذرا و خاص اجتماعی و اقتصادی تاریخ، با دریافت پراکنده ای از نظریات گذشتگان و حواشی علوم و ترکیب و ارائه اصول و قوانینی برای اندیشه و اخلاق و اجتماع برای همیشه و همه جا؟!!

از دیدگاه وسیع و همه جانبه قرآن، سراسر جهان، نمودار و جلوه گاه و تمثیل نظم و

←

بود که در حجاب بر گها پوشیده و آماده تهییج و تحریکی از زنبور وحی یاب -
 تا تلقیح شود و مولودی پدید آرد. «وَ أَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ... نحل/ ۷۱ و ۷۲»
 امر خدا، روح حیاتبخش شد و به صورت انسانی نیک اندام و زیبا متمثل گردید و
 او را تهییج کرد و در او دمید و القاء کرد تا پسری پا کیزه بدو بخشد. اینک آیات
 ۱۷ تا ۲۱ سوره مریم: «فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا
 بَشَرًا سَوِيًّا. قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَانِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا. قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ
 لِأَهَبَ لِكَ غُلَامًا زَكِيًّا. قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا.
 قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَّا وَكَانَ أَمْرًا مَقْضِيًّا.»
 «... إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقِيهَا إِلَى مَرْيَمَ وَ رُوحٌ
 مِّنْهُ... نساء/ ۱۷۱»

→

قانون و اراده و حکمت «آیات» است. از ذرات ریزی که به صورت خاصی تکوین می‌یابند
 و تجزیه می‌شوند: «وَالذَّارِيَاتُ ذُرَّوَاتٍ»، پس از آن سنگین بار می‌شوند: «فَالْحَامِلَاتِ وَّ قَرَّاتٍ»
 سپس به آسانی به حرکت و جریان درمی‌آیند: «فَالجَارِيَاتِ يُسْرًا»، آنگاه امر و اراده فاعلی
 را تقسیم می‌کنند: «فَالْمُقْسِمَاتِ أَمْرًا»، تا به مرحله حیات، تا انسان مترقی و مسؤول که
 خود را با ایمان و عمل و برای زندگی برتری می‌سازد که به‌وی وعده داده شده و در مسیر
 حیات است: «إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٍ»، پاداش و ظهور انسان و عمل واقعی است شدنی:
 «وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ». این نظام و رشته‌های پیوسته و جذب و انجذاب‌ها، نه پیوسته در زمین،
 در آسمانها هم جریان دارد: «وَ السَّمَاءُ ذَاتِ الْجُبُكِ... آیات ۱ تا ۷ و الذاریات» و دیگر
 آیاتی که پیوستگی اجزاء و ابعاد هستی و حاکمیت قانون و اراده و تحولات و تکامل را تا
 ماوراء جهان و قدرت ربوبی برتر را در تحریک و ترکیب و تصویر همه اجزاء طبیعت
 می‌نمایاند.

هیچ چیزی ثابت و بر جای نیست
 ذره‌ها پیوسته شد با ذره‌ها
 تا که ما آن جمله را بشناختیم
 بار دیگر این ذوات آشنا
 ذره‌ها بینم که از ترکیبشان
 علت صورتی این خورشیدها
 صد هزاران نظم و آئین خدا
 باز این خورشیدها آئین‌ها

جمله در تغییر و سیر سرمدیست
 تا پدید آمد همه ارض و سما
 بهر هر یک اسم و معنی ساختیم
 غرق می‌گردند در گردابها
 صد هزاران آفتاب آمد عیان
 باز این خورشیدها آئین‌ها
 علت صورتی این خورشیدها
 پر گرفته سوی گرداب فنا

«وَالَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا وَجَعَلْنَاهَا وَابِنَهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ»

انبیا/ ۹۲.

از جمع آیات آل عمران و مریم و نساء و انبیا، این مطلب دریافت می‌شود که تکوین و ولادت مسیح، خرقی اصول آفرینش بوده بلکه خرقی سنن عادی بوده است. نه خدا و نه پسر خدا و از افتراءهای یهودیان متعصب مبرا!

«وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ. وَرَسُولًا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ...»

و یعلمه... عطف به کلمه مورد بشارت و دیگر اوصاف آنست که باحرکات و آهنگهای متنوع تبیین شده است. گویا در همان حال دریافت بشارت و جریان آن

۱- مرحوم سید احمدخان دانشمند اسلامی و هندی و بانی دانشگاه علیگر، تفسیری برای بعضی از آیات قرآن نوشته کوشیده است تا آیهاتی را که ظهور در معجزات و خرق عادات دارد توجیه و تأویل کند. همین روش او در تفسیر موجب شد که مرحوم سید جمال الدین که در قطب مخالف سیامی او بود، در کتاب «رد نیچریه» به او بتازد و اندیشه او را نیچری «طبیعت گرایانه» معرفی کند. مرحوم سید احمدخان بی پدر بودن عیسی را رد و انکار کرده مدعی شده است که هیچ سند دینی ندارد و حکمتی در آن نیست. در آغاز بحث می‌گوید: بی پدر بودن مسیح چه حکمت و مصلحتی داشته است؟ آیا حکمت آن ابراز قدرت کامله الهی است؟ مگر این قدرت در آغاز آفرینش آدم و دیگر زندگان که آنها را بی پدر و مادر آفریده است، نمودار نشده و دیگر چه نیازی به اینگونه قدرت نمائی بوده است با آنکه بی پدر پدید آوردن چون آشکارا نیست شبهه انگیز است. و آیا اعجازی برای اثبات پیغمبری عیسی و یا جنبه خدائی او بوده؟ با آنکه اعجاز در برابر انکار دعوت و پیغمبریست و عیسی که پیش از ولادت دعوت و نبوتی نداشت و اگر معجزه‌ای برای مریم بوده، او که مدعی نبوت و رسالت نبود و چون دیگر زنان مدت حمل و وضع و عوارض آنها را داشت، مسیحیان می‌گویند: بی پدر زاده شد تا از آمیختگی انسان گناهکار پاک باشد و کفاره گناهکاران شود. پس اگر مادر هم نداشت پاکتر و این حکمت کاملتر می‌شد. مگر نمی‌شد که از پدری متولد شود که از گناهان پاک باشد؟ سپس می‌گوید: یهودیان پیش از ولادت مسیح منتظر او بودند که از نسل داوود خواهد بود و پس از ولادت هم او را از نسل داوود می‌دانستند (چنانکه در انجیل متی و لوقا آمده) و نسبت او به داوود از جانب مادر ثابت و نزد یهود معتبر نیست. محققین مسیحی این را مسلم می‌دانند که در سالهای

همینکه به «وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَأَنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ» رسید، شوق و شگفتی مریم را از حالت آرام ضبط برانگیخت و جریان بشارت را قطع کرد: «قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي وَلَدٌ...» و با جواب «كَذَلِكَ اللَّهُ...» آرامش گرفت و بشارت جریان یافت و اوصاف آن تکمیل شد: «بَعْلَمَهُ» تکمیل علمی و تدریجی او را در مدرسه وسیع آفرینش و اجتماع و هدایت خدا - همچون دیگر پیغمبران - می‌نمایاند که او متکامل بود نه آنکه کامل و فوق کمال متولد شد و نه در مکتبهای بشری آموزش یافت، معلوم او،

→

اول ولادت مسیح و نازائی، او را فرزند یوسف می‌دانستند و سپس بی‌پدری او شهرت یافت. گویند مریم از ترس مردم راز بی‌پدری او را پنهان می‌داشت تا پس از قیام مسیح از میان مردگان. و این هم مسلم است که مریم نامزد یوسف بود و همین نامزدی ازدواج شرعی شمرده می‌شد و اگر فرزندی می‌آوردند فرزند شرعی آنان می‌شد، گرچه خلاف رسم متعارف بود. حکمت این نامزدی را بعضی از مسیحیان چنین گویند که تا بی‌خبران مادرش را بدنام نکنند و برطبق قانون یهود با او رفتار نشود و یوسف برای فرزندش سرپرستی باشد. یهودیان که به مریم تهمت می‌بستند نسبت به دیگری بوده است نه یوسف.»

راجع به منشأ عقیده به الوهیت مسیح می‌گوید: چون اناجیل به زبان یونانی نوشته و یا ترجمه شد اندیشه‌ها و عقاید یونانیان در آنها نفوذ کرد. عقیده به الوهیت مردان نامی در یونان رایج بود، چنانکه داستان حمل و زاده شدن و پسر خدا بودن افلاطون شبیه است بدانچه درباره مسیح گفته‌اند. حواریون برای ترویج مسیحیت در سرزمین باز یونان همان نسبت‌ها و القاب را برای مسیح ذکر کردند که در آغاز ولادت و ظهور او نبود. آنگاه از اناجیل قدیم و جدید شواهدی می‌آورد که در آغاز ظهور مسیح او را فرزند یوسف و مریم و جسمش را از نسل داوود می‌خواندند: (متی ۱: ۱۶ و ۵۵. لوقا ۲: ۲۷ و ۳۳ و ۴۱ و ۴۳ و ۴۸. یوحنا ۱: ۴۵ و ۶: ۴۲. اعمال رسولان ۲: ۳۵. رساله یونس به رومیان ۱: ۴). در پایان بحث و تحقیق، آیاتی را که در قرآن راجع به مسیح آمده توجیه و تفسیر می‌کند و می‌گوید: بی‌پدر بودن عیسی در قرآن نیامده آنچه آمده برای مسیح است در مقابل غلوهای کفرآمیز مسیحیان که او را خدا و یا پسر خدا و یا اقنوم سوم می‌پنداشتند و همچنین تقدیس و تنزیه او و مادرش در مقابل تهمت‌ها و افتراهای یهودیان. محقق هندی مدعی است که فعل‌های نفی: «لَمْ يَحْسَبْنِي بَشَرًا، كَمْ أَلَيْسَ لِي بِغِيَاةٍ» که مریم پس از دریافت بشارت به فرزند به زبان آورده، دلالت بر بی‌پدر بودن مسیح ندارد زیرا در زمان بشارت بشری او را مس نکرده بود و شاید آنوقت نامزد یوسف نبود و سپس نامزد یوسف شد و بشری او را مس کرد، چنانکه اسحاق و زینب، و همچنین زکریا و همسرش از بشارت به فرزند تعجب کردند

←

اصول تابعه احکام و مسؤوليتها: کتاب، و شناختهای محکم و ریشه‌دار: حکمت، بود. همان اصول احکام و قوانین موسی: تورات، و حکمت‌هایی که خود فرا گرفت: و انجیل پس از این کمال علمی و پیش از آن، مسؤولیت رسالت و قیام به آن، وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ، مفعول مطلق فعل مقدر «یرسله رسولاً» و بیان نوع رسالت و یا جمله حالیه مانند: «وجیها، کهلا»، که امتیاز و ظهور این صفات را از دیگر صفات اسمی و فعلی می‌نمایاند. نخست رسالت مسیح به سوی بنی اسرائیل و برای اقامه تورات فراموش و تحریف شده و مکمل آن بود - عطف انجیل به تورات همین پیوستگی را می‌رساند - تا بنی اسرائیل را از شرك و ظلم و پراکندگی و دامها برهاند آنگاه دعوتش را به دنیای ظلم و ظلمت بگستراند. چنانکه رسالت موسی نخست به سوی فرعون و فرعونیان و سپس برای نجات بنی اسرائیل بود: «وَلَقَدْ فَتَنَّا قَبْلَهُمْ قَوْمَ فِرْعَوْنَ وَجَاءَهُمْ رَسُولٌ كَرِيمٌ. دخان/ ۱۷». چون پیشرفت رسالت انقلابی مسیح همچون دیگر پیامبران، مواجه با جمودها و تعصبهای طبقاتی و انکارها می‌شد، باید پیش از علم به کتاب و حکمت و اصل رسالت، نشانه و سند الهی و

→

و سپس دارای فرزند شدند و مریم مانند آنان پیر و عقیق نبود.

امر و فعل «كُنْ فَيَكُونُ» هم دلالت به وقوع امری خارج از سنن طبیعی ندارد، چون بیان کلی قانون آفرینش است: «إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» و همچنین (آیة لِلنَّاسِ) بودن مسیح که دلالتی به خارق بودن او ندارد و از جهت رحمت و محبت خاص او به مردم بوده است و در قرآن به فرعون و اصحاب کهف و قوم نوح هم آید اطلاق شده است. «كَلِمَةً مِنْهُ» هیچگونه دلالت به بی‌پدری مسیح ندارد. چون کلمه امر محقق الوقوع است و در آیاتی به خدا نسبت داده شده است: «وَكَلَّمَتْ كَلِمَةً رَبِّكَ» و همچنین «رُوحٌ مِنْهُ» نَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا، از جهتی همه جانداران روحی از جانب خدا هستند که در آنها دمیده می‌شود. شاید مقصود «رُوحَةٌ مِنْهُ» باشد چون مسیح سبب حیات دینی بود و به روح القدس تأیید شده بود: «وَإِذْ نَادَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ». مؤمنان پایدار را قرآن اینگونه توصیف کرده است: «أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ... مجادله/ ۲۴». تفریح «فَحَمَلَتْهُ...» هم دلالت به پیوستگی حمل مریم با بشارت ندارد مانند: «فَأَجَاءَهَا الْمَخاضُ.. فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا».

آیة «إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ...» استدلال الزامی است: چون شما عیسی

←

تربیتی برای خلق داشته باشد، چنانکه پیشرفت رسالت‌های عمومی باید مستند به خلق و سندی از مردم داشته باشد: «أَنی قَدْ جِئْتُكُمْ بِآیَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ... آل عمران / ۴۹» آن آیه ناشناخته و یگانه باید همان کلمه حیات و حرکت و آگاهی بوده باشد که دیگر آیات صفات و آثار بارز آن است:

أَبی اَخْلَقُ لَكُمْ مِنَ الطَّيْرِ فَانْفُخْ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأَبْرءُ
الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَ أَخِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ وَأَنْبِئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ
إِنِّي فِي ذَلِكَ لَآیَةٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ.

تفصیل آیه: اخلق، به جای «صور» قدرت و تصویر آفرینش را می‌نماید. قید لكم شاید به تقدیر «اجابه یا طلباء» باشد. هیأت: صورت و شکل جالب است. فیکون طیراً، تکوین واقعی را می‌رساند، نه به صورت و تخیل که کار ساحران است. باذن الله، بیان امکان وقوع است که خود، جز وسیله و درمجرای مشیت الهی نیست؛ تفصیل آیه‌ای که برای سند رسالت خو و اجابت شما دارم اینگونه است: باذن خدا از گِل مرغی می‌آفرینم و در آن می‌دمم پس مرغی می‌شود. ابراء: بهبودی کامل، اَکْمَه: کور مادرزاد یا شبکوری، که گویا در میان بنی اسرائیل شایع بوده است. اَبْرَص، به جای «مبروض»، پیسی مزمن که نفرت-

→
را پسر خدا می‌دانید، آدم را هم که پدر و مادر نداشت باید پسر خدا بدانید؟! مماثلت او در تکوین است نه بی پدر بودن. آدم از گِل آفریده شد و عیسی نطفه بود و مراحل تکوین را طی کرد. این مریم هم که بارها در قرآن آمده به جهت شهرت به این لقب در میان یهود و نصاری بوده است»
این بود خلاصه نظر و تحقیق محقق تقلید شکن هندی برای اثبات پدر داری عیسی، که مخالف نظر و عقیده عموم مسیحیان و مسلمانان است. آن هم نظر ما، با استناد به آیات: «اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَصَّعَتْ»، «وَأَبْتَهَا كِبَاتًا حَسَنًا» «وَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا» با آخرین نظریات علمی که - منشأ پدری او را در ظرف استعدادی مریم تمثیل روح باید یافت. تا اهل نظر و اندیشه و برتر از تقلید چه نظر دهند؟

انگیز بود و موجب طرد بیمار می‌شد. المَوْتَى جمع به جای «الْمَيِّت» اشعار به گونه‌های مردگان دارد که فاقد حیات بدنی یا روحی باشند. از اناجیل هم این تعمیم فهمیده می‌شود. تکرار بِإِذْنِ اللَّهِ با اسم ظاهر، قید أُخِي المَوْتَى و یا با ابرص... و تأکید اذن است، چون همه اینها از افعال خاص خدائی می‌باشد که هر گاه بخواهد و یا به بنده‌ای اذن دهد انجام می‌پذیرد. فعل تَأْكُلُونَ وَتَدَّخِرُونَ استمراری است، فِی بُيُوتِكُمْ، ظرف هر دو است: بی سابقه به شما خبر می‌دهم از آنچه در درون خانه‌های خود می‌خورید و ذخیره می‌کنید. این آیه چون ناشی از روشنبینی خاصی است و همیشگی می‌باشد، قید بِإِذْنِ اللَّهِ ندارد. این افعال که به صورت مضارع استمراری و با قیود لکم و باذن الله آمده، تنها ظهور در امکان دارد نه وقوع همه اینها. آیه ۱۱۰ مائده ظهور بیشتری در وقوع دارد: ... وَإِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ، وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَ تُبْرِئِي الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ المَوْتَى بِإِذْنِي وَإِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَنْكَ... از این آیه هم به قرینه تغییر فعل ماضی محقق: «إِذْ عَلَّمْتُكَ...» فعلهای مضارع استمراری و باز برگشت به ماضی: «وَإِذْ كَفَفْتُ...» همین امکان دائمی این افعال، استظهار می‌شود. در این آیه برای خلق هیأت طیر و نفخ و تکوین آن، قید باذنی، مکرر و جدا آمده که اشعار به آفرینندگی هیأت طیر دارد. «تُخْرِجُ المَوْتَى» ظهور بیشتری در اخراج از حالت مردگی. در اناجیل از خلق صورت طیر و نفخ در آن خبری نیست، و از وقوع دیگر این آیات بخصوص ابراء ابرص و دیگر بیماران خبرها آمده است^۱ و همین نشانه نافذ

۱- رجوع شود به انجیل متی ابواب ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۵، ۱۹، لوقا: ۷، ۸، ۱۱، مرقس: ۱، ۳، ۴، ۵، ۷، ۸: «بیماران برصی و کور و گرو و لنگ را در شهرهایی که می‌رفت شفا می‌داد و پسر سرهنگی را. و مردگانی را احیاء نمود که یکی از آنها دختری بود تازه مرده و ارواح پلید و دیو را از درون دیرانگان اخراج می‌کرد و گاه آن ارواح را به جان کله گرازان می‌افکند، چنانکه آن حیوانات خود را به دریاچه افکندند و پیش از این، اینگونه قدرت را به شاگردان خود بخشید و آنها را برای تبلیغ رسالت فرستاد و روی آب دریا راه رفت و طوفان دریا را آرام کرد و در جشن عروسی آب را تبدیل به شراب نمود - یوحنا: ۴».

و بارز رسالت حضرت مسیح برای جلب اسرائیلیانی بود که گرفتار غرور و وابستگی خاص به خدا و سرگرم اوراد و اذکار و آداب و بخورها و تلقین های کاهنان بودند و از خود طیب و بهداشت نداشتند و آنچه داشتند تقلیدهای سطحی و کم مایه از یونانیان و آمیخته با خرافات بود. این آیه و هر يك از این آیات حیاتبخش و آگاهی آور آیتی بود برای بنی اسرائیل: **إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ**. ذالك، اشاره به يك يك این آیات و منشأ اصلی آنها است. تأکید: **إِنَّ، لَآيَةً،** و خطاب **لَكُمْ،** بیان اختصاص این آیات به بنی اسرائیل است. **إِن كُنتُمْ،** شرط پایه و مایه ایمانی به منشأ این آیات و پذیرش آنها است.

وَ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَ لِأَجْلِ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ وَ جَنَّتُمْ
بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا.

و مصدقاً لما بین یدی... چون رسولا (در آیه قبل) مفعول فعل مقدر یا بیان حال و صفت، و به فرینده ضمیر متکلم، عطف به «إِنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ...» می باشد، نه رسولا که از بشارت «إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكُمْ...» است، و سپس خبر و بشارت به بیان متکلم و شخص عیسی تغییر یافته: بشارت انجام شد، مسیح تکوین و ولادت یافت و برانگیخته گردید و با اعلام آن آیات به رسالتش قیام کرد: **مُصَدِّقًا بَيْنَ يَدَيْ...** تا تورات را آنچنانکه نزد خود بود بنمایاند و تصدیق و تثبیت کند. **لِما بَيْنَ يَدَيْ،** اشعار به توراتی دارد که خود فرا گرفته بود نه آن توراتی که نزد بنی اسرائیل «ما بَيْنَ أَيْدِيهِمْ» بود. **مِنَ التَّوْرَاتِ،** اگر من بیانی باشد، نظر به همان تورات است که نزد عیسی بود، و اگر تبعیضی باشد، التورات، اشاره به همان است که در دست بنی اسرائیل بوده: تصدیق کننده و راست آورنده ام آنچه را که نزد من است از بعضی قسمتهای این تورات، نه ناسخ آنم که کاهنان علیه مسیح تبلیغ و تحریک می کردند و نه تثبیت آنچه هست و بدان عمل می شود و بنی اسرائیل را در بند و محدود می دارد: **و لاجل لكم... عطف** به مصدقاً و بیان علت غائی دیگر، از رسالت مسیح است: و تا حلال کنم بعضی از آنچه را که به مقتضای شرائط نامساعد و ظلم و خشونت تحریم شده بود: **«فَيُظْلَمُ مِنَ الَّذِينَ»**

هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُجِلَّتْ لَهُمْ. نساء/ ۱۶۰ - پس از اصول ثابت رسالت، همین تصدیق و تفسیر بعضی از احکام فرعی و زمانی است که می تواند آئین را تحریک بخشد و هماهنگ کرد. مسیح آمد تا احکام تورات را از جمود قومی و حرفه ای برهاند. سپس مسیحیت خود نیز در عبادات و اخلاقیات و آداب محصور و محدود گردید و از تشریح و آئین زندگی بر کنار ماند و دنیای مسیحیت دچار تضاد گردید و مصائبی برای خود و دیگران به بار آورد. آن حضرت، بار دیگر نشانه و سند رسالت خود را اعلام می کند: وَجِئْتُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ. آن بار برای اعلام اصل و اصول رسالتش: رَسُولًا... مُصَدِّقًا... لِأَجَلٍ... این بار برای آگاهی دیگران و انفاذ رسالت: فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا - تا آگاه به مسؤولیت خدائی شوند و پروا گیرند و رهبری مسیح و فرمان او را بپذیرند. که اطاعت او همان اطاعت خدا و خود او هم فرمانبر خدا بود:

إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ بِا تَأْكِيدِ وَحُصْرِ اِنِ اللّٰهُ وَتَكَرَّرَ بِا دَوِ اِضَافَه: رَبِّي وَرَبُّكُمْ، اِعْلَامِ هَمْ سَطْحِي وَ نَسَاوِي دَر بَرَابَرِ خِدا وَ مَسْؤُولِيَتِ وَ دَلِيْلِ فَاَعْبُدُوهُ اِسْتِ، چُونِ هِمَانِ خِدا اِسْتِ رَبِّ مَنِ وَ رَبِّ شَمَائِسِ اَوْرَا بِيْرَسْتِيْدِ وَ رَاهِ كَمَالِ وَ قَرَبِ اَوْرَا بِيْجُوئِيْدِ وَ بِيْمَائِيْدِ وَ هِمِيْنِ مَسِيْرِ، رَاهِ مَسْتَقِيْمِ كَمَالِ اِنْسَانِيْ اِسْتِ: هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ، وَ هِمِيْنِ نَهَائِيْتِ وَ اِكْمَالِ رِسَالَتِ. جِزْ كِرُوْهِ اِنْدَكَ، يَا اَوْرَا رَبِّ وَ خِدا كِرَفْتَنْدِ وَ يَا رِسَالَتِ اَوْرَا هَمْ، نَبْذِيْرَفْتَنْدِ وَ بَدُو كَافِرِ شَدَنْدِ:

ترجمه: پس همینکه عیسی کفر را از آنان احساس کرد گفت کیانند یاران من به سوی خدا؟ حواریان گفتند: مائیم یاران خدا. ایمان آوردیم به خدا و گواه باش به اینکه مائیم تسلیم شدگان.

قَلْبًا أَحْسَنَ عِندِي مِنْهُمْ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي
إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ أَمَنَّا
بِاللَّهِ وَ أَشْهَدُ بِأَنَّكَ مُسْلِمُونَ ﴿١٦٠﴾

پروردگارا بدانچه فرو فرستادی ایمان آوردیم و پیروی کردیم این پیغمبر را، پس ثبت کن ما را با گواهان.

رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَ اتَّبَعْنَا الرَّسُولَ، فَاكْتُبْنَا
مَعَ الشَّاهِدِينَ ﴿١٦٠﴾

و مکر کردند و خدا مکر کرد و خدا بهترین مکر کننده است.

آنگاه که خدا گفت: ای عیسی من باز آورنده ام ترا و فرا آورنده ام ترا به سوی خود و پاک کننده ام ترا از آنان که کافر شدند و گردانندام آنانرا که از تو پیروی کردند برتر از آنان که کافر شدند تا روز قیامت، پس به سوی من است بازگشت شما، آنگاه در میان شما درباره آنچه که پیوسته در آن اختلاف می کردید حکم می کنم.

پس آنانکه کافر شدند همی عذابشان کنم عذابی سخت در دنیا و آخرت و نیست برایشان هیچ یآوری.

و آنانکه ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند کامل و رسا دهد بدانان پاداششان را و خدا متحکمان را دوست نمی دارد.

این آیاتی است که بر تو همی خوانیم و یادآور حکیمانه است.

بیگمان داستان عیسی نزد خدا چون داستان آدم است که ویرا از خاکی بیافرید پس باو گفت: شو، پس می شود.

حق همانا از پروردگار تو است پس از شک آوران مباش.

پس هر که درباره آن، بعد از آنچه که از علم ترا آمده است، با تو احتجاج کند بگو برتر آئید تا بخوانیم پسرانمان و پسرانتان و زنانمان و زنانتان و خود ما و خود شما را سپس روی نیاز و دعا آریم و بگردانیم لعنت خدا را بر دروغگویان.

﴿۵۵﴾ وَ مَكْرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَكْرِينَ ﴿۵۵﴾

إِذْ قَالَ اللَّهُ لِعِيسَى إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ وَمُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَجَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ﴿۵۶﴾

فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَأَعَدُّ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ ﴿۵۷﴾

وَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ ﴿۵۸﴾

ذَلِكَ نَسْأَلُكَ مِنَ الْآيَاتِ وَالَّذِي كُورَ الْحَكِيمِ ﴿۵۹﴾

إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿۶۰﴾

الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ ﴿۶۱﴾

فَمَنْ حَادَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ ﴿۶۲﴾

إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ
وَإِنَّ اللَّهَ لَعَزِيزٌ الْحَكِيمُ ﴿۳۰﴾

براستی این است همان داستانهایی حق و
نیست هیچ خدائی مگر آن خدای یگانه و
همانا خدا همان عزیز حکیم است.

﴿۳۱﴾ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ ﴿۳۱﴾

پس اگر روی گردانند به راستی خدا بسی
داناى به تبهاران است.

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ
أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا
بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا
بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ﴿۳۲﴾

بگو ای اهل کتاب! فرا آئید به سوی کلمه
یکسان میان ما و میان شما که نپرستیم جز
خدا را و هیچ چیز را با او شریک نسازیم،
و برخی از ما [افراد انسانی] برخی دیگر
را به صورت خواجه و پروردگار، به جای
خدا، نگیرند، پس اگر روی گردانند،
بگوئید که گواه باشید باینکه تنها ماائیم
تسلیم شوندگان.

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَحْجُونَ فِي إِبْرَاهِيمَ وَمَا أُنزِلَتْ
التَّوْرَةُ وَالْإِنْجِيلَ إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿۳۳﴾

ای اهل کتاب چرا درباره ابراهیم محاجه
می کنید و حال آنکه تورات و انجیل
جز پس از او نازل نشده، است، آیا
نمی اندیشید؟

هَأَنْتُمْ هَؤُلَاءِ حَاجَجْتُمْ فِيمَا نَكُرُ بِهِ عِلْمًا فَلِمَ
تُحَاجُّونَ فِيمَا لَيْسَ نَكُرُ بِهِ عِلْمًا وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَ
أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿۳۴﴾

هان شما، همین شما، درباره چیزی که
بدان علمی هم دارید محاجه می کنید پس
چرا دیگر درباره چیزی محاجه می کنید که
هیچگونه علمی بدان ندارید و خدا می داند
و شما نمی دانید.

مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ
حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿۳۵﴾

ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی ولی
او گراینده ای تسلیم شونده بود و از
مشركان نبود.

إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا
النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ ﴿۳۶﴾

همانا سزاوارترین مردم به ابراهیم همان
کسانی هستند که او را پیروی کردند و این
پیغمبر و کسانی که ایمان آورده اند و خدا
است ولی مؤمنان.

شرح کلمات: أَحْسَ، ماضی احساس: چیزی را با حواس، کاملاً، درک کردن، نخستین دریافت. از حس: چیزی را دریافت، او را کشت، ریشه کن کرد، سر مادرخت را سوزاند.

حَوَارِيُون: جمع حَوَارِي: شاگردان مسیح، مخلص با ایمان، پند دهنده، شوینده، یاور پیمبران. از حور: شستن جامه، برگشت، چرت زدگی، کسادی، شدت سفیدی و سیاهی چشم. شاید هم واژه‌ای حبشی باشد که به شاگردان مسیح اطلاق می‌شده است.

مَكْر: فریب، نیرنگ، به بندافکندن، جامه‌ها را رنگین کردن، به هم پیچیدگی، گیاهی که به هم می‌پیچد.

مُتَوَقِّئ: باز گیرنده، دریافت کننده چیز را کامل و تام. از وفاء، دین و قعی را به تمام اداء کردن. استیفای حق: باز گرفتن کامل آن.

تَبْتِهَل: جمع متکلم مضارع از اِبْتِهال: به خدا روی آوردن با دعا و تضرع، دعا برای هلاکت و نفرین. از بَهَل: نفرین، به خود و گذاردن، بند از حیوان برداشتن.

قِصَص: جمع قصه: داستان، نوعی از داستان که در یکجهت و بریده بریده می‌درپی آید. از قَص: بریدن، خبر را بازگو کردن، از آثار پیروی کردن. یهودی، نصرانی، حنیف- به سوره بقره جلد اول، صفحه ۳۱۶ مراجعه شود.

فَلَمَّا أَحْسَ عَيْسَى مِنْهُمْ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ؟ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ: نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ. آمَنَّا بِاللَّهِ وَ أَشْهَدُ بِأَنَا مُسْلِمُونَ.

فلما، تفریع به گذشته و اشعار به حوادثی دارد که یادآوری شده و یا نشده است. احساس کفر، نمایان شدن آن تا حد محسوس و ملموس است. الکفر بجای «إِنَّهُمْ كَفَرُوا»، پایه و ثبات کفر آنها را می‌رساند: پس از آن آیینی که عیسی آورد و رسالتی که ابلاغ کرد و آن کوششها و گردشهای در شهرها و بیابانها و تلاشها و برخوردها، که در این آیات از آنها گذشته و در آیات سوره‌های دیگری چون

مآئده و مریم اشاراتی بدانها شده است و در اناجیل به تفصیل و تکرار آمده: همینکه کفر درونی و پایداری آنان آشکار و برایش محسوس و از ایمانشان مأیوس شد، گفت: من انصاری الی الله، دلالت به جدائی و جبهه گیری و حرکت و جهت گیری دارد: کیانند یاران من که از کفر و دامهای دامداران و دامگذاران و بندهای تعصبات قومی و اوهام کفرانگیز خود را برهانند و به خدا و حرکت به سوی او روی آرند. رسالت او همین رهائی و خدا جوئی بود و رسالتی برای تأسیس احکام و نظامات اجتماعی جز آنچه در تورات آمده نداشت تا یاران مجاهد و جنگاوری برای اجرای آنها بخواهد. آنها که به یاریش برخاستند و دشمنان سفید جامه ای بودند که در سواحل دریا به سر می بردند و به امواج آن و به رفت و آمد ماهیها چشم می گرداندند:

قال الحواریون نحن انصار الله. نه لباس و سلاح جنگ در بر داشتند و نه شمشیر به دست. ظاهر این است که آنان صفت حواری - به هر معنی باشد - را داشتند که به یاری عیسی برخاستند و از او تعلیم یافتند و مأمور شدند تا رسالت او را از محدوده کفر و غرور بنی اسرائیل بیرون برند و به مردم سرزمین های دیگر برسانند. این نام و عنوان برای آنان باز هم در قرآن آمده است: «واذ اوحیت الی الحواریین ان آمنوا بی و برسولی قالوا آمنا و اشهد باننا مسلمون. اذ قال الحواریون... مآئده / ۱۱۱ و ۱۱۲»، «یا ایها الذین آمنوا کونوا انصار الله کما قال عیسی ابن مریم للحواریین من انصاری الی الله قال الحواریون نحن انصار الله... صف / ۱۴». اناجیل آنان را شاگردان و رسولان مسیح خوانده است. به ظاهر آیات، آنان حواریانی بودند که به خدا و به او ایمان آوردند و شاگردان و رسولان او شدند: آمنا بالله. عیسی آنان را به یاری خود و به سوی خدا خواند، آنان گفتند: نحن انصار الله، به جای «انصارک»، آمنا بالله، به جای «آمنابک» که نهایت دید و تحول فکری و عقیده آنان را می رساند و یکسر تسلیم اراده خدا شدند و مسیح را شاهد و ناظر اسلام خود گرفتند و با او پیمان بستند: و اشهد باننا مسلمون. در آیه مآئده امر ایمان به گونه وحی و تعلق آن به خدا و رسولش، با هم آمده است: «اذ اوحیت الی الحواریین ان آمنوا بی و برسولی»، که گویا بیان مقام برتر حواریون است

که به مرتبه فراگیری وحی رسیدند و با يك: «آمَنَّا» توحید ایمان به خدا، رسول را اجابت کردند و خدا را شاهد به اسلام خود گرفتند: «وَأَشْهَدُ بِأَنَّمَا سَلِمُونَ». گزیدن تعالیم مسیح، هر قید و پیوند دینی و اجتماعی و علائق را از آنان گشود و هر رنگی را زدود تا آزاد و هماهنگ و درخشان (حواری) شدند و به سوی خدا رهسپار گشتند و به آئین خدا و ملت ابراهیم درآمدند: «بِأَنَّمَا سَلِمُونَ: وَإِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ».

رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ - حواریون پس از قیام

به یاری و عرض ایمان و گواه گرفتن مسیح به اسلام خود و عهد با او روی به پروردگار آوردند و ایمان خود را به آنچه نازل کرده و پیروی از رسول و انجام رسالت او را اعلام داشتند و خواستند تا از متعهدان و شاهدان به رسالت و انجام آن ثبت شوند. مسیح شاهد آنان و آنان شاهد راه و روش و بینش دیگران. رسول عهده‌دار دید بانی بر پیروان و رهبری آنان باشد و آنان عهده‌دار و شاهد بر دیگرانند. این پیوستگی در عهده‌داری و گواهی است که در اُمت حرکت و تحول می‌آفریند: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا... بقره/۱۴۳». مَنْ أَنْصَارِي: گزیدن، تعلیم یافتن. إِلَى اللَّهِ: حرکت و پیرون آمدن از بندها. نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ: شعار. آمَنَّا بِاللَّهِ: عقیده و نیرو و بینش مطلق. وَأَشْهَدُ بِأَنَّمَا سَلِمُونَ: پیمان به اسلام و انجام یاری است، رَبَّنَا: التجاء و استمداد. آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ: اعلام ایمان به آنچه نازل شده نه آنچه ساخته شده است، وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ: انجام رسالت. فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ: پیمان با خدا و عهده‌داری شهادت.

وَمَكْرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ - مکر، فریب و اغفال و حيلة غافلگیرانه

و تحیر انگیز است که منشأ آن پنهان و به هم پیچیده باشد. عیسی رسالت روشنگر و آزادیبخش خود را در میان توده‌های مردم پیش می‌برد تا روشن ضمیران و سبکباران ساحلها «حواریون» بدو پیوستند و عهد و اِشهاد کردند و شکل گرفتند. کاهنانی که مردم را در دیوارها و نارها و تاریکیهای کفالت نگه می‌داشتند و با

چشم بندیهای اسرائیلی و سحرهای بابلی افسون می کردند و آئین خود را به گونه نژاد پرستی و برتری قومی در آورده بودند، می دیدند که شعله‌ای بر آفر وخته شده، انقلابی تکوین یافته است و شکل می گیرد و پیش می رود تا دیوارهای کهنانت را فرو ریزد و بندها را بکشد. کاهنان رنگارنگ، فریسیان، کاتبان، با همه رقابتها و اختلافاتی که با یکدیگر داشتند، به هم پیوستند و همدست و همدستان شدند تا آئین (ولایت طبقه، و متولیان کهنانت) را از خطر برهائند. در کمینگاههای خود گرد آمدند و به هم پیچیدند و نقشه کشیدند: وَمَكْرُؤًا تَسْوَامٍ رَا بَرِ اُو بَشُورَانْتِد- مُفْسِدِ عَقَايِدِ خَلْقٍ، مخالف نوامیس تورات، شعبده باز، ساحر، فرزند ناپاک است، باید او را به بند کشند و شهود آورند و یا اقرار بگیرند و محکوم به مرگش کنند، آنگاه او را به دست والی بت پرست رومی دهند که چون خرابکار و مدعی پادشاهی است باید حکمی که کاهنان داده اند اجراء کند و اگر خودداری کرد او را از شکایت به قیصر روم و خشم او بهر اسانند. اینچنین رأی دادند و نقشه و مکرشان را اجراء کردند.^۲

۱- کاهنان، سران کنیسه و عهده دار امور دینی بودند و رئیس آنها کاهن اعظم خوانده می شد. فریسیان خشکه مقدسان بودند که روح دین را نمی شناختند و به ظواهر پایبند بودند. مثلاً در جواز خوردن تخم مرغ روز شنبه اختلاف داشتند. کاتبان: دیران و نویسندگان وقایع بودند. به تلموس کتاب مقدس رجوع شود.

۲- بر طبق نوشته اناجیل کاهنان یکی از شاگردان مسیح به نام یهودای اسخریوطی را با پول خریدند تا نهانگاه مسیح و خود او را بشناساند و شبانه شبیخون زدند و او را دستگیر کردند. در انجیل متی ۲۶، چنین آمده است: «و هنوز سخن می گفت که ناگاه یهودا که یکی از آن دوازده بود با جمعی کثیر با شمشیرها و چوبها از جانب رؤسای کهنه و مشایخ قوم آمدند. و تسلیم کننده او بدیشان گفته بود هر که را بوسه زدم همان است او را محکم بگیرید... در آن ساعت بدان گروه گفت: گویا بر دزد به جهت گرفتن من با تیفها و چوبها بیرون آمدید، هر روز با شما بودم و در هیکل نشسته تعلیم می دادم و مرا نگرفتید... جمع شاگردان او را واگذارده بگریختند. و آنانی که عیسی را گرفته بودند او را نزد قیافا رئیس کهنه جائیکه کاتبان و مشایخ جمع بودند بردند... پس رؤسای کهنه و مشایخ و تمامی اهل شورا طلب شهادت دروغ بر عیسی می کردند تا او را به قتل رسانند، لکن نیافتند، با آنکه چند شاهد دروغ پیش آمدند هیچ نیافتند. آخر دو نفر آمده گفتند این شخص گفت

اینگونه مکر کردند و دام گسترده و نیروی دینی و سیاسی و اجتماعی را به هم پیوستند و بسیج کردند تا شعلهٔ اِصطَفای عیسی و دَمِ مسیحا را که پدیده‌ای از حرکت و جهش تاریخ است، خاموش کنند و بازپس بدارند. قدرت متحد و نخوت چشمشان را گرفت و از عمق حرکت آگاهی بخش و گسترده در وجدان‌ها و درون به بند کشیدگان و درون تاریخ حیات غافل شدند: وَمَكْرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ. این غفلت، و آن حرکت حیاتی نیرومند و پیش برنده، مکر خدا است و به سوی کمال و خیر پیش می‌برد: وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ؛

إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ إِنِّي فَتَوَّيْتُكَ وَرَأَيْتُكَ الْيَوْمَ مُطَهَّرًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا...

إِذْ قَالَ اللَّهُ، ظرف متضمن تعلیل و متعلق به مکر الله... خدا در برابر نقشه‌های مکارانهٔ آنان مکر و نقش آنان را نقش بر آب کرد، آنگاه که گفت ای عیسی... جملهٔ اسمیهٔ إِنِّي فَتَوَّيْتُكَ... بجای «أَتَوْا فَكَ»، بیان اختصاص و حصر و تسلیتی است. چون عیسی که مشتاق مرگ و صعود به ملکوت بود از کشته شدن نگرانی نداشت. او نگران کشته شدن به دست کاهنان و فتوا و تکفیر آنان بود که می‌خواستند

→ می‌توانم هیکل خدا را خراب کنم و در سه روزش بنا نمایم. پس رئیس کهنه برخاسته بدو گفت هیچ جواب نمی‌دهی چیست که اینها بر تو شهادت می‌دهند. اما عیسی خاموش ماند، تا آنکه رئیس کهنه روی به وی کرده گفت ترا به خدای حقی قسم می‌دهم ما را بگوی که تو مسیح پسر خدا هستی یا نه؟ عیسی به وی گفت تو گفتی و نیز شما را می‌گویم: بعد از این پسر انسان را خواهید دید که بر دست راست قوت نشسته بر ابرهای آسمان می‌آید. در ساعت رئیس کهنه رخت خود را چاک زده گفت: کفر گفت. دیگر ما را چه حاجت به شهود است. الحال کفرش را شنیدید، چه مصلحت می‌بینید؟ ایشان در جواب گفتند: مستوجب قتل است، آنگاه آب دهان به رویش انداخته او را طپانچه می‌زدند... - ۲۷. و چون صبح شد همهٔ رؤسای کهنه و مشایخ قوم بر عیسی شورا کردند که او را هلاک سازند. پس او را بند نهاده بردند و به پنتیوس پیلاتس والی تسلیم نمودند... اما عیسی در حضور والی ایستاده بود، پس والی از او پرسیده گفت: آیا تو پادشاه یهود هستی؟ عیسی بدو گفت تو می‌گوئی. و چون رؤسای کهنه و مشایخ از او شکایت می‌کردند، هیچ جواب نمی‌داد.

←

نبوت و رسالتش را بکشند. چنانکه با اینگونه کشتن عیسی، خود را می‌ستودند و پیروز می‌پنداشتند: «وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ... نساء/ ۱۵۷».

مُتَوَفِّي: باز گیرنده چیزی را کامل و به‌تمام، اعم است از میراندن. مردن به اجل طبیعی را از این جهت وفات گویند که همه استعدادهای حیاتی از میان‌رفته یا انجام رسیده‌است و به‌فعلیت تبدیل می‌یابد و نیز بدان جهت که به‌تعهد و بهره زندگی وفا کرده است. پس شاید که - إِنِّي مُتَوَفِّيكَ - در مقابل ادعای یهود و إِنَّا قَتَلْنَا

پس پیلاتس ویرا گفت: نمی‌شنوی چه قدر بر تو شهادت می‌دهند؟ اما در جواب وی يك سخن هم نگفت به‌قسمی که والی بسیار متعجب شد. و در هر عیدی رسم والی بر این بود که يك زندانی هر که را می‌خواستند برای جماعت آزاد می‌کرد. در آنوقت زندانی مشهور برابا (قاتل و سارق مسلح) نام داشتند... پس والی بدیشان متوجه شده گفت: کدام يك از این دو نفر را می‌خواهید به‌جهت شمارها کنم؟ گفتند: برابارا. پیلاتس گفت: پس با عیسی مشهور به‌مسیح چکنم؟ جمیعاً گفتند: مصلوب شود. والی گفت چرا چه بدی کرده است؟ ایشان بیشتر فریاد زده گفتند: مصلوب شود. چون پیلاتس دید که ثمری ندارد بلکه آشوب زیاده می‌گردد، آب طلبیده پیش مردم دست خود را شسته گفت: من بری هستم از خون این شخص عادل! شما ببینید! تمام قوم در جواب گفتند: خون او بر ما و فرزندان ما باد. آنگاه برابا را برای ایشان آزاد کرد و عیسی را تازیانه زده سپرد تا او را مصلوب کنند... در دیگر اناجیل هم همین بازپرسی و محاکمه و خودداری پیلاتس از قتل عیسی با اندک تفاوتی در تعبیرات و ترتیب آمده است. در انجیل لوقا: ۲۳، اضافه شده: «چون پیلاتس والی یهودیه، مطلع شد که از ولایت هیروودیس «والی جلیله» است او را نزد وی فرستاد، چونکه هیروودیس در آن ایام در اورشلیم بود. اما هیروودیس چون عیسی را دید بغایت شاد گردید، زیرا که مدت مدیدی بود می‌خواست او را ببیند... و رؤسای کهنه و کاتبان حاضر شده به‌شدت تمام بر وی شکایت می‌نمودند. پس هیروودیس با لشکریان خود... و نزد پیلاتس او را باز فرستاد. و در همانروز پیلاتس و هیروودیس با یکدیگر مصالحه کردند زیرا قبل از آن در میانشان عداوتی بود...»

این اتفاق نوشته‌ها و تصریحات اناجیل است که در مدت بیست قرن در سراسر جهان مسیحیت با نفرین‌ها و تعزیه‌داریها و انتقام‌جویی مسجّل بود تا پس از تشکیل دولت اسرائیل با نقشه و نیروی سران سیاسی مسیحی که پاپ اعظم به اسرائیل دعوت شد و به‌نماینده‌گی از مسیحیان یهود را از دخالت در صلب مسیح تبرئه کرد! و از این قدرت استعمار و سیاست دنیای متمدنی که همه چیز را مسخ و دگرگون می‌کند، انسانها را، تاریخ را، حق را، آئین را و مکرّوا و مکرّالله و الله خیر الماکرین.

المسیح، نفی قتل مسیح و خبر از میراندن عیسی با اجل طبیعی و یا رفع او با همه جسم و جان و قوا باشد. ظاهر - و رافعك الی - که خطاب به همه شخصیت مسیح است همین را می رساند و همچنین آیه «... وما قتلوه وما صلبوه ولكن شبه لهم... وما قتلوه یقیناً بل رفعه الله الیه... نساء/ ۱۵۸ و ۱۵۷» و نیز نظر همه مفسرین، با اختلاف در اینکه رفع مسیح در بیداری بوده یا در خواب، مرده و سپس زنده و رفع شده و یا پس از این می میرد؟ که این قول مخالف ترتیب - متوفیک و رافعك - است. گویا چون روح متجسد و کلمه خاص و اراده متمثل بود - بر طبق تعریف قرآن - جسم لطیفش منجذب روح سرشارش گشت، یا به تعبیر دیگر به سرعت مرفوع و مبدل به نیروی معنوی گردید و صعود کرد. شاید راز معراج جسمانی هم همین باشد. او که رفع شد بر نگشت و آنکه به معراج رفت بر گشت و قدرت آن را داشت. هر چه بوده، وفات عیسی مانند ولادتش اسرارآمیز و اختلاف انگیز گردیده است: یهودیان مدعی بودند که مصلوب و مقتول و مدفون شد، تمام مسیحیان بر طبق نوشته متفق اناجیل معتقدند که مصلوب شد و بالای دار جان سپرد و دفن گردید، سپس از قبر برخاست و به شاگردانش تعلیم داد آنگاه صعود کرد. مسلمانان بر طبق ظاهر یا صریح آیه ۱۵۷ سوره نساء عقیده مند شدند که مسیح را نه کشتند و نه به صلیب آویختند و چگونگی پایان زندگی مسیح بر یهودیان و همچنین مسیحیان مشتبه شده است «ولکن شبه لهم» و خداوند او را بر گرفت و به سوی خود بالا برد.

۱- در اناجیل چگونگی وساعت جان سپردن مسیح در بالای صلیب و دفن و برخاستن او از قبر به تفصیل ذکر شده! «واز ساعت ششم تا ساعت نهم تاریکی زمین را فرا گرفت و نزدیک به ساعت نهم عیسی به آواز بلند صدا زده گفت: «ایلی ایلی لما سقتنی» یعنی الهی الهی مرا چرا ترک کردی... عیسی باز به آواز بلند صحیه زده روح را تسلیم کرد... اما چون وقت عصر رسید شخصی دولتمند از اهل رومه یوسف نام که او نیز از شاگردان عیسی بود آمد و نزد پیلطس رفته جسد عیسی را خواست، آنگاه پیلطس فرمان داد که داده شود. پس یوسف جسد را برداشته آن را در کتان پاک پیچیده او را در قبری نو که برای خود از سنگ تراشیده بود گذارد و سنگی بزرگ بر سر آن غلطانیده برفت... و بعد از سبت هنگام فجر روز اول هفته مریم مجدلیه و مریم دیگر به جهت دیدن قبر آمدند که ناگاه زلزله ای عظیم حادث شد... متی باب ۲۷ و ۲۸».

«مفسران برای تطبیق و تأویل «وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ» توجیهاتی کرده‌اند که نه سند معتبر اسلامی دارد و نه سند اسرائیلی و مسیحی. بعضی گفته‌اند که چون یهودیان برای دستگیری مسیح وارد خانه شدند یکی از آنها داخل پستوئی شد و عیسی از دریچه صعود کرد. بعضی گفته‌اند همه حواریون شبیه عیسی شدند و یهودیان گفتند ما را سحر کرده است، با عیسی خود را بشناساند و یا همه را خواهیم کشت، عیسی از حواریون خواست که یکی از آنها جان خود را در راه خدا بدهد و خود را به جای مسیح بشناساند. یهودیان آن حواری که خود را عیسی نمایانده بود گرفتند و به صلیب کشانیدند. ابوعلی جبائی گفت: مران یهود مردی را گرفتند و در جای بلندی به صلیب آویختند و نگاه داشتند کسی به او نزدیک شود، تا به مردم بنمایانند که عیسی را مصلوب کردند، چون عیسی همانگاه که به خانه یورش بردند، صعود کرده بود. این نیز گفته شده که شخص دستگیر و مصلوب شده همان شاگرد مسیح، یهوذا بود که خود را با پولی به اسرائیلیان فروخت و جای عیسی را به آنان نشان داد. جرج سائل از قدمای مسیحی نقل کرده است که یهوذا شبیه به عیسی بود و او را با عیسی اشتباه کردند. گویند که یهوذا از مردم جلیلیه و چهره و زبانش به عیسی شباهت داشت. خلاصه آنچه در انجیل بَرْنَا با فصل ۱۱۵ تا ۱۱۶ آمده این است: «چون سپاهیان با یهوذا به محل مسیح نزدیک شدند، او داخل غرفه‌ای شد و یهوذا پشت سر او خود را به غرفه رساند و در را گشود. مسیح از آنجا صعود کرد و خدا یهوذا را در چهره و نطق شبیه عیسی کرد چنانکه بر شاگردان هم که از خواب بیدار شده بودند مشتبه شد و او را معلم خطاب کردند، سپس سپاهیان او را گرفته و بستند و او هر چه می‌گفت من عیسی نیستم، یهودایم او را می‌زدند و استهزاء می‌کردند». (از بازجویی کاهن و فرمانداران و سکوت عیسی و جواب او که «شما می‌گوئید»، معلوم می‌شود که آنان عیسی را نمی‌شناختند، چون او را از نزدیک ندیده بودند) آنچه از محاکمه و گفتگوها تا به صلیب آویختن که در انجیل معروف راجع به مسیح آمده در انجیل برنا باراجع به یهوذا شبیه شده آمده و چنین سخن رفته است: «... تا آنکه نیکو دیمس و یوسف باریمان تانی جسد او را به گمان آنکه جسد عیسی است از والی گرفته دفن کردند و شاگردانی که خدا ترس نبودند شبانه جسد را دزدیده و پنهان کردند و شهرت دادند که مسیح از قبر برخاسته است». در انجیل معروف هم پایان زندگی یهوذا واضح نیست. در انجیل منی ۲۷، چنین آمده است: «در آن هنگام چون یهوذا تسلیم کننده او دید که بر او فتوی دادند پشیمان شده سی پاره نقره را به رؤسای کهنه و مشایخ رد

۱- گویا، عیسی کمتر در میان اجتماع و شهر اورشلیم می‌رفت و همیشه در میان شاگردان پنهان بود و در اطراف می‌گشت و آن شب به شاگردان گفت بود که نخواستند و همینکه در تاریکی مأمورین رسیدند و او را نیافتند یهوذا را به جای او گرفتند تا دست خالی برنگردند و شتابان به صلیبش آویختند.

کرده گفت گناه کردم که خون بیگساهی را تسایم نمودم. گفتند ما را چه، خود دانی. پس آن نقره را در هیكل انداخته روانه شد و رفته خود را خفه کرد. در اعمال رسولان ۱: ۱۸ چنین ذکر شده: «... پس او از اجرت ظلم خود زمینی خریده بروی در افناده از میان پاره شد و تمامی امعایش ریخته گشت» در اناجیل دیگر خبری از سرنوشت یهودا نیامده است.

سید احمدخان محقق هندی در تفسیر خود این را پذیرفته است که عیسی مصلوب شده - چنانکه یهودیان بدان افتخار داشتند و مسیحیان آن را ازارکان عقاید خود و برای نجات انسانها می دانند - آنگاه شواهد و قرائنی می آورد که عیسی بالای صلیب جان نداد و شاگردان و پیروانش او را زنده پائین آوردند و در میان حواریون بود تا به اجل خود از دنیا رفت. او برای اثبات زنده ماندن عیسی شکل و چگونگی صلیب را ترسیم کرده تا معلوم کند که شخص مصلوب می تواند زنده بماند مگر آنکه از دست و پایش خونریزی کند و پا از گرمگی و تشنگی جان سپارد. آنگاه شواهدی از نوشته های بعضی از مورخین مسیحی می آورد و زمان کوتاه مصلوب شدن عیسی را که در حدود ساعت دوازده روز جمعه و مصادف با عید فصح بود ذکر می کند و می گوید: چون پایان روز فصح آغاز سبت یهودیان بود و بر طبق سنت آنان نباید جنازه مقتول، مصلوب بماند و بساید دفن شود برای آنکه او زودتر بر صلیب بمیرد، یهودیان درخواست کردند که پاهایش را بشکنند و چون دیدند که جان سپرده پاهایش را نشکستند. و جز در انجیل یوحنا ذکری از فرو بردن نیزه به پهلویش که تا مردنش معلوم نبود نیامده است، و اگر هم رخمی به پهلویش زده باشند معلوم نیست که آن زخم کشنده بوده، بدینجهت بود که چون یوسف ازحاکم رومی خواست تا اجازه دفن دهد تعجب کرد که مرده باشد و عیسویان قرن سوم هم مردن او را در این چند ساعت معجزه می پنداشتند و مراسم دفن او هم در کتابی نیامده است. آنچه نوشته اند بیش از این نیست که او را درقبری گذاردند و سنگی به روی قبر غلتانند. شاید یوسف چنین کرد تا دشمن نداند که زنده است و شاید خود او در اشتباه بود به هر حال شبانگاه عیسی در قبر نبود. یهودیان صبح شنبه از فرماندار خواستند که تا سه روز پاسدارانی بر قبر بگمارد. از همه این قرائن معلوم می شود که عیسی بالای صلیب نمرده است. چنانکه دکتر «کلارک» در تفسیر انجیل متی مثالهایی آورده از اینکه شخص مصلوب چند روز زنده بوده است و شبانگاه از قبر بیرون آورده شد و مخفیانه در میان پیروانش می زیست تا به اجل خود از دنیا رفت و در جای نامعلومی دفن شد. مانند پنهانی دفن شدن حضرت موسی و علی مرتضی. سپس محقق هندی به بحث و تفسیر آیاتی می پردازد که پایان زندگانی عیسی را می نمایاند: «إِنِّي مُتَوَقِّئُكَ، بِأَسْتَفَادُهُ مِنْ لَفْتِ وَنَظَرِ مَفْسَرِينَ سَلَفِ بِهِ مَعْنَى «إِنِّي مَعِيكَ - مِنْ مِيرَانْدَهُام تَرَاهُ» - از آیه ۱۱۷ مائده «... فَلَمَّا تَوَقَّيْتَنِي كُنْتَ أَنْتَ الرَّبِّيبَ عَلَيْهِمْ...» و آیه ۳۱ و ۳۳ مریم «... وَ أَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ